م، نعیم بارز ۲۰۱۲/۰۴/۲۰

امریکا ستیزی در افغانستان غرب ستیزی درجهان!

از چهار، پنج دهه بدینسو غیر از مردم مسلمان سنتی بیشترین تحصیل یافته ها و چیز فهمان کشور یا مذهبی مکتبی یا مارکسیست مکتبی بوده و یا آمیخته ای از هر دو باهم، و کلاً بنظر نمیرسد که به اصطلاح روشنفکران کشور ما با پندار و کردار خود به استقلال فکری، ارادی و عاطفی رسیده باشند، نسخه های همه از بیرون بوده، بهمین علت تا هنوز درک درستی از مسایل ملی و شناخت لازم از خصوصیات دولت های منطقه و قدرت های جهان نداریم بنا براین اکثریت قاطع در دولت و کسانی جدا از دولت هم بین لشکرکشی دولت شوروی سابق، دخالت های تجاوز گرانه پاکستان و ایران در افغانستان و قوانین بین المللی و فیصله های سازمان ملل در امور افغانستان فرقی نمی گذارند بارها دیده و شنیده شده که داوری های عجولانه ای صورت گرفته و گفته شده که بین تجاوز دولت شوروی سابق بر افغانستان و نیروهای بین المللی به رهبری امریکا هیچ فرقی نیست. این طرز دید از همان قضاوت های سطحی و تندروانه یی است که مرز میان سیاست ها و عملکرد های متفاوت را مخدوش کرده و بدین ترتیب عنصر واقعگرایی را نفی میکند، بناءً هر نظریه و پراتیک اجتماعی که شناخت لازم را از جامعه و جهان نداشته باشد و دایرهٔ ممکنات و امکانات را در یک کشور و در سطح جهان دقیقاً مد نظر نگیرد، در ابراز نظر و عملکرد خود کُمکی به روند تغییر مثبت جامعه خود نمی کند.

اینکه گفته میشود دولت اضلاع متحدهٔ امریکا پس از سقوط حکومت طالبان در تشکیل ادارهٔ مؤقت و در بسی امور دیگر افغانستان نقش تعیین کننده داشته و از جنگسالاران به نفع خود استفاده برده است، جای تردید نیست اما اینکه گفته میشود چرا دولت دلخواه شان را در افغانستان بوجود نیاوردند این نوع انتقادات و اعتراضات بدون استدلال همه جانبه چندان واقعبینانه و منطقی بنظر نمی رسد زیرا هر دولتی در جهان در قدم نخست منفعت ملی خود را مد نظر قرار میدهد، و ما نباید در انتظار آن می بودیم که امریکا برای ما دولت کارا و دلخواه را ایجاد میکرد اینکه چرا دولت دلخواه ما بوجود نیامد باید علل آنرا بیشتر از هر چیز دیگر در بستر فرهنگی - سیاسی و شرایط جامعهٔ خود دید، چون جدا از مقاصد منطقوی اضلاع متحده، در آنوقت و تا هنوز افغانهای استقلال طلب و آزادیخواه از هر لحاظ در محدودیت و در وضع بسیار پراگنده و متشتت قرار داشتند و دارند و به این لحاظ بسیار طبعی بود که هوا خواهان دیموکراسی و آرزومند تأسیس دولتی فارغ از تسلط جنگسالاران در معادلات سیاسی اصلا بحساب نیایند و عملاً کنار گذاشته شوند.

از نا رضایتی مردم آسیب دیده و نخبگان و چیز فهمان افغان نسبت به رفتار غربی ها و امریکائی ها که بگذریم حتی آنهایی که در اثر حمایت امریکا به ثروت و قدرت بیش از لیاقت شان رسیده اند نیز دیده می شود که به حق خود راضی نبوده اند و روز تا روز به تبلیغات ستیزه جوئی خود علیه غرب و بلاخص علیه امریکا افزوده اند. البته یک عامل آن میتواند خصلت افزون خواهی انسان باشد، اما علاوه بر آن وقایع تاریخی گذشته، دخالت دولت های منطقه و بده و بستان ها و تبلیغات در افکار و روان آنها بی اثر بوده نمیتواند.

درین ارتباط دو استاد پوهنتون امریکا بنام های « بوروما» و «مارگالیت» که کتاب ها و مقالات متعددی در زمینه های فلسفه و سیاست نوشته اند چندی پیش کتاب تحقیقی یی تحت عنوان occidentalism بزبان انگلیسی نوشته و منتشر کرده اند که بعضی قسمت های آن توسط مسعود فاضلی به فارسی ترجمه شده که محتوای آن در باره غرب ستیزی است لذا ذکر نکات چندی از آنرا در اینجا عاری از مفید نمیدانم:

غرب از دیدگاه دشمنان آن !

«بروما» و «مارگالیت»، در فصل نخست کتاب متذکر می شوند که غرب ستیزی پدیده ای جدید و یا بطور اخص اسلامی – عربی نیست وجوه معنی از این گرایش را میتوان در تفکر رومانتیک آلمان، ناسیونالیزم روسی و شوونیزم جاپانی یافت، گرچه این کشورها اکنون خود غربی تلقی می شوند و گاه آماج حملات غرب ستیزان هستند. مگر غرب ستیزان گروه نسبتاً ناهمگون و پیچیده ای اند و در نتیجه لزوماً با تمامی مدرنیت ضدیت ندارند، از جمله برخی از غرب ستیزان با تکنولوژی غرب و یا دولت مدرن (بخصوص دیکتاتوری مدرن) مشکلی ندارند، برخی از غرب ستیزان از مارکسیزم، ناسیونالیزم غربی و انقلاب فرانسه تاثیر پذیرفته اند، آنچه این طیف وسیع را به یکدیگر نزدیک میکند خصومت با ماتریالیزم، کلنیالیزم و ابتذال فرهنگی غرب است.

نویسندگان یاد آور می شوند که انتقاد از این ویژگی های به اصطلاح غربی الزاماً به غرب ستیزی نمی انجامد، غرب ستیزان معمولاً از این انتقاد فراتر می روند و غرب را فاقد خصایص بنیادی انسانی میدانند: این سیاست غرب نیست

افغان جرمن آنلاین تاسو په درنښت همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

که مورد انتقاد قرار میگیرد، غرب اساساً غیر انسانی است، انسان غربی موجودی است مادی و غیر اخلاقی، بدین لحاظ غرب ستیزان در « انسانیت زدائی» از دشمنان خود بی شباهت به برخی از شرق شناسان نیستند که انسان شرقی را مادون انسان می دانستند. (شاید با این تفاوت که روشنگران غربی گاه انسان شرقی را کودکی میدانستند که «هنوز» به مرحله بلوغ و استقلال فکری نرسیده است، درحالیکه غرب ستیزان امیدی به دگرگونی جوامع غربی ندارند و فرد غربی را اصلاح ناپذیر می پندارند.
نویسندگان اذهان میدارند که مخالفت با سیاست های امریکا در نفس خود متضمن غرب ستیزی نیست، غرب ستیزان جامعهٔ امریکا کلاً جامعهٔ غربی را سطحی، بی ریشه، مادی و فاقد ارزش های اخلاقی – انسانی میدانند.
غرب ستیزی در اساس خود به مفهوم سنت گرایی نیست، برعکس غرب ستیزی پدیدهٔ مدرن و حتی بخشی از گسترش مدرنیت است. . . جاپان در قرن نوزدهم کوشید شتابان مدرن شود و ارزش های مدرن را ببلعد، این تلاش برای دورانی عکس العمل منفی بر انگیخت و بقول نویسندگان، جاپان را دوچار سوء هاضمه کرد باید این را نیز افزود که گرچه غرب ستیزی برای توجیه خود به سنت متوسل میشود، ولی غرب ستیزی در اساس خود به مفهوم سنت گرایی نیست، برعکس غرب ستیزی پدیده ای مدرن و حتی بخشی از گسترش مدرنیت است غرب ستیزان به نحوی دلخواه به برخی ازسنتهای جامعه خویش متوسل می شوند و آنگاه که موقعیت ایجاب میکند سنت می آفرینند.

مثلاً این یک امر تصادفی نیست که رئیس جمهور کرزی اعلامیهٔ علمای مذهبی افغانستان دربارهٔ زن را مورد تائید و ستایش قرار میدهد و طالبان که مکاتب را آتش میزنند، آب آشامیدنی دختران مکتب را مسموم میکنند و شب و روز مرد و زن و طفل بیگناه افغان را می کشند برادر خطاب میکند، باید پرسید آیا آنها را با اینهمه جنایات شان غیراز دشمن میتوان چیزی دیگر تصور کرد؟، اینرا همه میدانند که برادر گفتن بار عاطفی احساسی دارد لذا آیا دشمن را برادر گفتن شرم آور و مضحک نیست ؟

برگردیم بر اصل مطلب : گفته شد که جاپان و آلمان که اکنون خود غربی خوانده میشوند، در دورانی کانون غرب ستیزی بودند، نفرت از غرب غالباً در گروهی مجال رشد می یابد که مصرف کننده صنایع و فرهنگ غربی بوده است مگر آیا تروریست های که در روز ۱۱ سپتمبر به نهاد های اقتصادی – سیاسی امریکا حمله کردند، افراد تحصیل کرده نبودند؟
گفته میشود، سید قطب پس از اقامت در امریکا که در امتحان کانکور برای ادامهٔ تحصیل مؤفق نشد چنان دُچار شوک شد که جامعهٔ مدرن را جاهلیت مدرن نامید.
غرب ستیزان روسی، آلمانی، جاپانی و اسلامی همه « شهر» را مرکز انحطاط اخلاقی و مادیگری تجاری می دانند، شهر همه چیز را در معرض فروش قرار میدهد، شهر یک روسپی خود فروش و بی روح است. به عنوان مثال فاشیست های جاپانی و آلمانی در دهه های آغازین قرن بیستم شهر را مرکز روشنگری و یهودی تلقی می کردند. هیتلر بر آن بود که برلین نماد این انحطاط اخلاقی و نفوذ روز افزون روشنفکران و سوداگران یهودی است، پیش از آن در قرن نوزدهم رومانتیک های آلمان به ضدیت با انقلاب فرانسه بر خاستند، انقلاب فرانسه نمایندهٔ شهر و ارزش های شهری بود که اصالت قومی آلمان را به خطر می افگند.
گفته شد که رابطهٔ غرب ستیزان و غرب غالباً پیچیده است. غرب ستیزان ممکن است بکوشند تکنولوژی غربی را اخذ و فرهنگ غربی را طرد کنند، علاوه بر این برای دورانی برخی از غرب ستیزان به مارکسیزم و سوسیالیزم رو آوردند، مائو در چین نمونه جالبی از این پدیدهٔ پیچیدهٔ متناقض بود. مائو میخواست شهرها را از طریق دهات محاصره کند و فرهنگ بورژوازی غربی – شهری را به دور افگند و درعین حال چین را مدرنیزه کند، اما تجربه سوسیالیزم مجموعاً مؤفقیت آمیز نبوده است.
جامعه شناس آلمانی « ورنر زومبارت werner sombart در دوران جنگ جهانی اول، کتابی نوشت تحت عنوان «سوداگران و قهرمانان» زومبارت متاثر از رومانتیزم آلمانی برآن بود که جنگ جهانی اول صحنهٔ نبرد قهرمانان آلمانی با سوداگران انگلیسی و فرانسوی است. به اعتقاد زومبارت، آزادی، برابری و برادری همه ارزش های شهری – تجاری اند، صلح خود پدیده ای سرمایداریست، سوداگران جنگ را مزاحم کسب و کار میدانند و می کوشند همه اختلافات را با مذاکره و مصالحهٔ بازاری پایان دهند.
سلحشوری آلمانی در جنگ اول جهانی و پیلوت های جاپانی در جنگ دوم جهانی و مجاهد اسلامی امروز همه مرگ را گرامی میدارند، یکی از پیلوت های کامیکازی (انتهاری) جاپانی اظهار داشت که «اگر میان مرگ و زندگی تردید دارید، مردن همیشه بهتر است» نفرت از آسایش نزد غالب غرب ستیزان مشاهده میشود، از جمله (ارنست یونگر میگوید: آسایش به رخوت می انجامد، تصادفی نیست که یک غرب ستیز ایرانی جلال آل احمد خود را به یونگر نزدیک می یابد و کتاب اورا به فارسی ترجمه میکند. شاید بزرگترین تراژیدی آن باشد که قهرمانی، اتفاقاً برای «انسان متوسط» جذاب بوده زیرا به زندگی متوسط او بارقه ای از شکوه می بخشد و به او امکان میدهد خود را بخشی از نژاد برتر، قوم برتر و یا مذهب و اسلام برتر و بهتر بداند، گویی در این جهان بی فضیلت، تنها مرگ فضیلت آفرین است.

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

دشوار میتوان بر این وسوسه غلبه کرد که تمامی غرب ستیزان را «مرتجع» بنامیم. اما صفت مرتجع خود بحث انگیز است؛ نخست اینکه غرب ستیزان خواهان بازگشت به قرون گذشته نیستند؛ آنها جلوه هایی از مدرنیته را پذیرفته اند و خود را در تقابل بنیادی با جنبه‌هایی دیگر از مدرنیته تعریف کرده اند. غالب غرب ستیزان دقیقاً سنتی نیستند. آنها الزاماً از فقیر ترین و یا عقب مانده ترین اقشار جامعه سر بر نمي آورند. آنها غالباً افراد مدرن شده ای هستند که در عین حال با مدرنیته راحت نیستند و بنا بر این خواستار «رجعت» به گذشته ای طلايي اند که هیچگاه وجود نداشته است.

سنت گرایی آنان ابداعی و مجهول است. آنها عناصری را از گذشته به عاریت می گیرند، اما در غالب موارد گذشته را مي آفرینند. به عنوان مثال، سنت جهاد در اسلام ارتباط الزامی و مستقیمی با «کیش مرگ» تروریست های اسلامی ندارد و «کیش مرگ» پدیده ای مختص به جوامع اسلامی امروز نیست. چنانکه گفته شد، در آلمان، جاپان و سایر جوامع نیز میتوان در مقاطعی معین این پدیده را یافت.

مرز مدرن و ضد مدرن در این بحث همیشه روشن و عبورناپذیر نیست. از جمله میتوان از انقلاب چین و مائو نام برد که از یکسو خواهان مدرنیته بوده است و ازسوی دیگر به روستا و فرهنگ غیر شهری احساس نزدیکی مي کرده است. نویسندگان مارکسیزم را نیز بطور کلی متأثر از غرب ستیزی میدانند. به این نکته باز خواهیم گشت. اما مارکسیزم بهر حال دعوی علم داشته است و خود را بینش علمی میخوانده است. شکست مارکسیزم به جلوه‌های افراطي - مذهبی غرب ستیزی مجال رشد داده است. این گرایش افراطی تا حدی زادهٔ عدالتی و تحقیر سرمایهٔ جهانی و تا حدی ناشی از رشد اندیشه های فرد ستیز و غیرعقلایی است. نویسندگان معتقدند که اقتصاد سیاسی به تنهایی از عهدهٔ تبیین غرب ستیزی برنمي آید و باید به عامل ایدئولوژی نیز توجه شود.

اگر به قرن نوزدهم رجوع کنیم خواهیم دید که جریحه دار شدن احساس ملی و قومی همواره جزء تفکیك ناپذیر از غرب ستیزی بوده است. آلمان‌ها و روس‌ها هر دو نسبت به فرانسه (مهد روشنگري) احساس حقارت داشته اند و تحقیر و سرکوب سیاسی داخلی معمولاً افراد را تشویق میکند که به درون و «معنویات» پناه برند. آنگاه که بحث سیاسی ممکن نیست، فلسفه و ادبیات جانشین سیاست میشوند. غرب ستیزان پای استدلالیون را چوبین مي خوانند و گاه به مراتب خطرناکتر از امپریالیزم اقتصادي - سیاسی است. تصادفی نیست که، بر این اساس، غرب گرایان و یا غرب زده ها خطرناکتر از غرب تلقی مي شوند.

نویسندگان میگویند که باید وجه تمایز غرب ستیزی سکولار و غرب ستیزی مذهبی (اسلامي) را فراموش نکرد. غرب ستیزی اسلامی غرب را بربر و بت پرست میداند.

غرب بدینسان تجسم جاهلیت مدرن است. این بینش، نزد علی شریعتي، با نقد مارکس از «بت گونگی کالا» در جامعهٔ سرمایه داری تلفیق میشود: غرب خدای دروغین (خدای زر) را مي پرستد. سید محمود طالقانی نمونه دیگری از این بینش است که در آن یهودي‌ها و مسیحیان منافع کلنیالیزم را ترویج میکنند. (باید افزود که تردیدی نیست که انتقاد از اسرائیل الزاماً متضمن ضدیت با یهودي‌ها و یهودی ستیزی نیست، اما غالب غرب ستیزان انتقاد از اسرائیل و نفرت از یهودي‌ها را با هم در مي آمیزند.) پیش از این گفتیم که سید قطب افراطي ترین نمونه نفرت از غرب است. قطب تمدن غربی را هرزه و روسپی میداند.

نویسندگان یادآور میشوند که نقد از غرب و نفرت از غرب دو پدیدهٔ متمایز اند. اقبال لاهوری از مادیت و فردگرایی غرب انتقاد کرد بي آنکه نسبت به غرب احساس تلخ و توأم با نفرت داشته باشد. لاهوری هیچگاه از انسان غربی «انسان زدایي» نکرد. انسان زدایی نقد را به ورطه نفرت میکشاند.

پرسش این است که آیا جوامع اسلامی قادر خواهند بود دو عرصه عمومی و خصوصی را تفکیك کنند و مذهب را چون یک امر خصوصی بنگرند و نکوشند نظام اخلاقی معینی را بر جامعه تحمیل کنند؟ باید بخاطر داشت که رفورم مذهبی در غرب پدیدهٔ ضد مذهب نبوده است؛ برعکس، رفورم مذهبی مروج این اعتقاد بوده است که شهروند باید در خانه (در عرصهٔ خصوصي) مذهبی و در جامعه (عرصه عمومي) سکولار عمل کند. نویسندگان ادامه میدهند که باید پیوریتانیزم اسلامی و اسلام سیاسی را با یکدیگر اشتباه نکرد. زهد گرایان اسلامی ممکن است «بنیادگرا» باشند، اما الزاماً دولت اسلامی نمیخواهد جمع خاصی از زهد گرایان اسلامی به اسلام سیاسی مي گروند و این جمع اندیشه توتالیتر دارد و مبلغ دولت اسلامی است. بنا براین غالب زهد گرایان اسلامی به شیوهٔ زندگی غرب و خصایص مادی و غیر اخلاقی آن انتقاد دارند، بي آنکه غرب را دشمن تلقی کنند.

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

بوروما و مارگالیت در فصل پایانی کتاب اظهار میدارند که روشنگری و کلنیالیزم براین تصور بنا شده بودند که مدرنیته، علیرغم برخی پیامد های ناگوار آن، به هر تقدیر پدیده ای مترقی و مثبت است که مورد استقبال «جوامع ابتدايي» قرار خواهد گرفت. اما کلنیالیزم در عمل مصائب بسیاری به بار آورد و مهمتر اینکه احساسات ملی کشورهای «جهان سوم» را عمیقاً جریحه دار ساخت، بطور خاص در خاور میانه (پس از شکل گیری دولت اسرائیل) عکس العمل منفی بر انگیخت. پروژه‌های راست و چپ مدرن، که به ترتیب در تئوري های مدرنیزاسیون و مارکسیزم تجلی مي یافتند در بسیاری موارد با شکست مواجه شدند.

روستاییان رانده شده از روستا و خرده بورژوازی سنتی مساعد ترین زمینه را برای رشد غرب ستیزی فراهم ساختند. جالب است که لااقل گروهی از غرب ستیزان برای مبارزه با سرمایه داری لیبرال غربی به فاشیزم رو آوردند که خود پدیده ای در آغاز غربی بود. لذا گاه مدرنیزاسیون و شورش بومی ضد آن هردو ریشه در ایدئولوژي‌های غربی داشتند. حزب بعث نمونهٔ روشنی از تلفیق غرب گرایی و غرب ستیزی است. پیش از این گفتیم که ناسیونالیست‌های جاپان نیز از نظرات فاشیستی آلمان بهره گرفتند تا با غرب مبارزه کنند. امروز در شرق میانه، طبقهٔ متوسط (و نه اقشار فقیر) کانون غرب ستیزی است و بدین لحاظ نمیتوان غرب ستیزی را مستقیماً ناشی از فقر و استیصال اقتصادی دانست. اگر تأثیر غرب در جوامع «جهان سوم» پیچیده و متناقض بوده است، عکس العمل در برابر آن نیز مخلوطی است از تحسین و شیفتگی از يك سو و خشم و نفرت از سوی دیگر.

غرب، به اعتقاد نویسندگان، قطعاً فاقد مسؤولیت اخلاقی نیست. با این حال نمیتوان دیکتاتوری «جهان سوم» را تنها ناشی از مداخلهٔ غرب دانست: امپریالیزم امریکا، سرمایه داری جهانی و توسعه طلبی اسرائیل، همه در گسترش نفوذ غرب ستیزی نقش داشته اند؛ اما نمیتوان غرب ستیزی را صرفاً زادهٔ این پدیده‌ها دانست. کسانی که از کشورهای جهان سوم سلب مسؤولیت اخلاقی مي کنند، بي آنکه خود بدانند به نژاد پرستی کهن رو مي آورند و جهان سوم را به مثابهٔ کودکی مي نگرند که مسؤول اعمال خود نیست. علاوه بر این، غرب ستیزی تنها مختص به جهان سوم نیست. گروه‌های مذهبی افراطی در امریکا نشان داده اند که در کشورهای لیبرال غربی نیز آزادی و حقوق بشر میتواند به بهانهٔ مبارزه با تروریزم به بُتـهٔ فراموشی سپرده شود. هیچ کشوری «ذاتاً» مصون از فاشیزم و سرکوب نیست.

کتاب «غرب‌ستيزي» کتاب بسیار آموزنده‌ای است. این کتاب نشان مي‌دهد که طبقه متوسط و نظرات ارتجاعی فاشیستي- شوونیستی نقش قاطعی در ترویج غرب‌ستیزی داشته‌اند.

طبقهٔ متوسط هم کانون مدرنیته و روشنگری است و هم پیشتاز غرب ستیزی. اما کتاب با يك مشکل بنیادی روبروست. نویسندگان غرب ستیزی را چنان وسیع تعریف مي کنند که طیف بسیار بزرگی را در برمي گیرد. اسلام سیاسي، ناسیونالیزم، فاشیزم، مارکسیزم و حتی تلویحاً انقلاب فرانسه همه به درجاتی از غرب ستیزی تأثیر پذیرفته اند. از جمله نویسندگان مي گویند که از بسیاری جهات، بد اقبالی شرق میانه در آن بود که برای نخستین بار از طریق پژواك انقلاب فرانسه با غرب مدرن رو برو شد. مدل‌های بعدی مدرنیته، آلمان نازی و اتحاد شوروي، تأثیرات منفي تر برجا گذاشتند. نویسندگان معتقدند که غرب خود به دو طریق وارد مدرنیته شد: مدل تجاری و پراگماتیك انگلستان از يك سو و مدل انقلابی فرانسه (و سپس بلشویزم) از سوی دیگر. کتاب جای تردید نمي گذارد که نویسندگان مدل انگلستان را واقع بینانه تر و در نهایت انساني تر مي دانند.

اگر چنین باشد تنها گرایش سرمایه‌داري- لیبرال مدرن است که مستلزم غرب‌ستیزی نیست.

نویسندگان البته اذعان دارند که هیچ جامعه ای مصون از غرب ستیزی و رشد گرایش‌های تسامح ستیز نیست. آنها در آخرین پراگراف کتاب متذکر مي شوند که غرب ستیزی مطلقاً نباید به پدیده ای صرفاً «شرقي» تقلیل داده شود. راست افراطی در امریکا و اروپا مي خواهد جنگ کنونی را به جنگ تمدن‌ها، نبرد نیکی و شر، تبدیل کند. این خود جلوه ای از «غرب‌ستيزي» است.

Occidentalism: The West in the Eyes of its Enemies*
By Ian Buruma and Avishai Margalit
.The Penguin Press,2004

* مسعود فاضلی ـ استاد اقتصاد سیاسی در پوهنتون «هافسترا» در لانگ آیلند نیویارك

پایان

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ